

اسطوره زایی و اسطوره زدایی از رخدادهای و شخصیتها

نویسنده: دکتر مزدک رجبی

تاریخ معاصر ایران را اگر از آغازین لحظات پیدایش ملت - دولت ایران در نظربگیریم همواره با پدیده ای جمعی مواجه بوده ایم و آن اسطوره زایی رخدادهای و شخصیتهای برجسته است. این اسطوره سازی برساختی اجتماعی است که در سطح کنشهای عمومی خلق می شود و پس از آن چنان فربه می شود که هم خود را مدام بازتولید می کند و هم به بازتولید کنشهای استعاری، زبانی به منزله نیرویی بزرگ در حوزه اجتماعی یاری می رساند. این استعاره های زبانی در جهت تقابل با دستگاه ایدئولوژیک دولت (state) عمل می کنند و از همین روست که به چنان اسطوره های شدید و غلیظ و گاه تقدیس شده ای بدل می شوند تا میان مغاک پر نشده ملت - دولت نقشی دوگانه ایفا کنند. چرا دوگانه؟ از سویی بسیاری از مردمان متعلق به انبوه بدنهای سرکوب شده، در سطوح مختلف، آن استعاره را در جهت مقابله با دولت مدام بازسازی می کنند و این روند،

خود به اعمال نیروی خشم علیه ساخت دولت بدل می شود و از این رو در بزنگاه هایی مادیت (materiality) آشکارتری می یابد یعنی به تولید کنشهایی به لحاظ مادی ملموستر هم منجر می شود؛ از سوی دیگر دستگاه ایدئولوژیک ساخت دولت آن استعاره را پس می زند و نمادی مصنوع و ساختگی معرفی می کند زیرا می داند که برای او نیروی مخربی است و از این رو همه تلاش خود را برای نادیده انگاشتن، نفی و خنثی کردن نیروی آن به کار می بندد تا مدام استعاره های زبانی ویژه خود را تولید و بازتولید می کند.

نمونه اعلاى (par excellence) این گونه اسطوره زایی رخداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و شخصیت مرکزی آن محمد صدق است. از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و مصدق چنان روایت اسطوره ای تقدیس یافته ای برساخته شد که هم ردیف و هم نیروی آن در تاریخ معاصر ایران کمتر یافت می شود. نیروی دوگانه خلق شده از روند اسطوره زایی در ترکیب (assemblage) با ملت و دولت را در این نمونه اعلاى به خوبی می توان بازشناخت.

بخشهای وسیعی از حافظه تاریخی ابدان ایرانی طی نسلهای متوالی این اسطوره را تولید و بازتولید کرده اند و به یاد سپرده اند و این روایت اسطوره ای همواره به مثابه نیرویی علیه

دستگاه ایدئولوژیک دولت عمل می کند. از آن سو نه حتی پس از انقلاب ۱۳۵۷ دستگاه ایدئولوژیک دولت هیچ گاه این استعاره و روایت اسطوره ای آن را به رسمیت نشناخت و تلاش کرد نیروی آن را نفی یا بی اثر و دست کم کم اثر کند تا استعاره ها و روایت‌های مورد تایید دستگاه ایدئولوژیک ساخت دولت نیروی بیشتری بیابند .

شاید غلامرضا تختی نمونه اعلای این اسطوره زایی در قلمرو ورزش و محمدرضا شجریان آخرین نمونه هنری پس از محمدعلی فردین باشد. به بهانه درگذشت وی این یادداشت را نگاشتم تا نشان دهم چگونه این اسطوره زایی در مفاک پرنشده ملت و دولت ایران معاصر کارکرد اجتماعی دیگری هم می یابد که کمتر به آن توجه و اغلب نادیده گرفته شده است. این اسطوره زایی کنش نقد را در حیات اجتماعی ایران معاصر به محاق می برد و به بازتولید سرکوب انتقاد از سوی همان انبوه مردمانی کمک می کند که خواستار آزادی از قیمومیت و تابعیت ساخت سرکوبگر دولت هستند. دستگاه سرکوب دولت که پیشاپیش مانع انتقاد است و از تولید آن جلوگیری می کند ولی در این اسطوره زایی انبوه مردمان نیز به بازتولید نبود و سرکوب انتقاد یاری می رسانند و در این کنشگری

با دستگاه ایدئولوژیک دولت همساز و شریک می شوند و هر دو بر روی هم ترکیبی قدرتمند علیه آزادی انسان می سازند، هر چند این انبوه مردمان با کنشمندی در چهاچوب روایت آن اسطوره پیش از هر چیز خواستار اعمال نیرو بر علیه نیروی بزرگ دولت هستند.. اسطوره چنان برساخت مقدسی می شود که به هیچ فهمی بیرون از قلمرو معنایی استعاری آن اسطوره اجازه بروز و ظهور نمی دهد و در صورت بروز آن را نفی و سرکوب می کند.

در دهه های اخیر پیرامون محمد رضا شجریان کنشهایی ایجاد شده که از دو وجه قابل اشاره و نقد است: وجه نخست بازسازی کلان روایت موسیقی ایران در سده معاصر است. محمدرضا شجریان خواننده بی نظیر دوره اخیر موسیقی دستگاهی ایرانی است و هیچ روایتی این را نادیده نمی گیرد و نمیتواند نادیده بگیرد. پیش از وی خوانندگان طراز اولی بوده اند که با برساخته شدن این اسطوره نام و کارنامه ایشان حتی در میان اهالی موسیقی نیز به محاق رفته است. مهمتر از آن وجه نخست وجه اجتماعی این اسطوره زایی است. کنش اجتماعی وی به ویژه پس از رخداد ۱۳۸۸ به برساخته شدن چنان اسطوره ای از نام وی در تار و پود حیات اجتماعی ایران منجر شد که از این حیث نیز اجازه هیچ گونه

فهم دیگری از سایرکنشهای اجتماعی وی پیش و پس از آن رخداد داده نمی شود و در صورت بروز روایتی دیگر توسط کسی آن روایت از سوی انبوه مردمان، همان انبوهی که خواهان نفی نیروی ایدئولوژیک دولت هستند، نفی و سرکوب می شود. این فهم دیگرگون البته لزوماً با نادیده انگاشتن نیروی محرک کنش وی در آن دوره ویژه مترادف نیست بلکه ما را به این سویه انتقادی متوجه می کند که همواره باید رویه تاریک فراشد اسطوره زایی در باب امر اجتماعی را نیز دید و دانست که چگونه این کنش اجتماعی به موازات و همراه ساخت دولت نیرویی بزرگ و مانع ایجاد انتقاد است.

فهم از بیخ و بن نقد گذشته و نقد فهم گذشته و بازسازی گذشته در هیات امری نو است و نیروی بزرگ حیات اجتماعی جهت پیش روندگی به سوی مرزهای تازه است. اسطوره زایی توان فهم تازه پدیده ها را از کنشگران سلب میکند و حیات اجتماعی بدون فهم تازه نیروی خود را از دست می دهد و به بازتولید همان ساختهای فرسوده ای ادامه می دهد که دست آخر به مرگ کامل آن حیات اجتماعی منجر می شود.

احترام به همه اشخاص و رخداد‌های بزرگ در همه عرصه های حیات اجتماعی
بیش و پیش از هر چیز با نقد آنها رخ می دهد و کنش نقد نفی اثر نیروی آن اشخاص و
رخدادها نیست بلکه کنش مولد و خلاقانه اسطوره زدایی است. جامعه ای که هیچ برساخت
اجتماعی را مقدس نپندارد و بتواند و اجازه دهد همه آن برساختها به نقد سنجیده و
فهمیده شوند می تواند آن برساختها را به هیات فهمی تازه در آورد و به مرزهای تازه ای از
خلاقیت و شکوفایی گام نهد و همین خلق مدام فهم های تازه از حیات اجتماعی است که
به ایجاد فلسفه و علوم انسانی، اجتماعی منجر می شود. فراشد اسطوره زدایی همانا
پدیدآمدن فلسفه و علوم انسانی، اجتماعی است.

این که اسطوره هایی مورد توافق همگانی یک جامعه در هیات کلان روایت‌هایی
دارای مقبولیت عام برای بساخت ملت - دولت ایران ضروری است نکته مهمی است. این
فهم اجتماعی مورد تاکید نگارنده هم هست که بنا به آن زبان فارسی، شاهنامه، ادبیات
فارسی، آیینهای سراسری مانند نوروز و چهارشنبه سوری و نیز آیین های دینی مانند ماه
رمضان و ایام محرم و دیگر باورهای تاریخی و همگانی و سراسری می توانند چنین کارکرد

وحدت بخشی را ایفا کنند و رخدادها و شخصیت‌های معاصر هم چه بسا پرتوان تر بتوانند چنین نقشی در برساخته شدن ملت - دولت ایران ایفا کنند. نقد من متوجه این وجه از واقعیت اجتماعی نیست. متوجه سویه دیگری است که همزمان با سویه نخست باید بدان توجه شود. ملت - دولت هم به وحدت نیازمند است هم به اختلاف و تکثر و نیز پذیرش اختلاف و تکثر در عرصه عمومی. پذیرش تکثر و اختلاف فهم های مختلف اگر بخشی از درک و دریافت عمومی جامعه ایران نشود هیچ گاه آن وحدت مورد نظر یعنی ساخت کثرت در وحدت ملت - دولت شکل کمتر تنش آمیز نمی یابد و تنشهای بزرگ تجربه اجتماعی سده اخیر ایران گواهی بر همین به رسمیت نشناختن تکثر و اختلاف فهم هاست.

در کنار پذیرش نیروی پرتوان میراث از شاهنامه و حافظ و سعدی و مولوی تا موسیقی قدیمی و حکایات قدیمی تا معماری و حکمت و فلسفه قدیم باید و میتوان آن را بازساخت و نیز اشخاص و رویدادهایی حاشیه ای را از کلان روایت موجود از میراث برکشید و اشخاص و رویدادهایی دیگرگون را یافت و در روایت‌هایی تازه آنها را بازسازی کرد. باید همین کلان روایت موجود از میراث را هم به محک فهم هایی دیگرگون سنجید و به فهم

های تازه نیز اجازه بروز و ظهور داد و اگر این نیروی معاصریت مجال بروز نیابد میراث فرسوده و مرده و مربوط به گذشته باقی خواهند ماند و نیروی وحدت بخش نیز نخواهند بود.

در کنار پذیرش زبان و ادبیات فارسی باید به سایر زبانهای ایران زمین نیز اجازه بروز و ظهوری جدی در عرصه های گوناگون حیات اجتماعی داد؛ از همین گونه به اقوام و دیگر تفاوتها و کثرتها. به همین سیاق در کنار روایتهای موجود از رخدادها و شخصیتها باید به روایتهای تازه از همان رخدادها و شخصیتها نیز مجال مادیت یافتن داد و آنها را سرکوب نکرد. در غیر این صورت همان فراشد کثرت در وحدت ملت - دولت که از بیخ و بن به وحدت نیازمند است دچار اختلال می شود و طی سده اخیر ایران چنین شده است. به رسمیت شناختن نیروی تفاوت و خلق روایتها و فهم های تازه و به رسمیت شناختن نیروی زبانها، اقوام، طبقات، جنسیتها، بدنها و برداشتهای این بدنها از زیست خود و دیگران است که به برساختن وحدت ملت - دولت می انجامد و میتواند آن را خلق کند. تحقق آرزوها، رویاها و خواستههای مشترک جمعی با پذیرش و مجال دادن همزمان به نقد و

تازگی یعنی بروز خلق تفاوتها در همه آن وجوهی که نام بردم میسر است و گرنه به سرکوب و نفی تفاوت به نفع یک امر کلی غالب منجر می شود.

البته هویت‌های متورم نیز سوبه دیگر واقعیت اجتماعی ایران معاصر است. هر گاه نیروی فهم ها، اقوام، طبقات، جنسیتها و بدن‌ها به رسمیت شناخته نشود هویتها به سوی قلمروزایی (territorialize) شدیدتر حرکت می کنند و این روند به تولید هویت‌های متورم می انجامد که دست بر قضا از سویی آن وحدت مورد نظر ملت - دولت را به خطر می اندازد، زیرا با همه توان خواستار نفی آنست، و از سویی دیگر هویت‌های دیگر را نمی پذیرد و نفی می کند زیرا آنها را قلمروهایی در برابر خود می انگارد و به خلق قلمروهای متورم شونده آن هویتها در برابر هویت متورم خود نیز کمک می رساند. سده اخیر ایران را می توان با این روایت فهمید و دوباره نگاشت.